

درک معمارانه و جهان بینی اسلامی، اشتراکات و تمایزات^۱

محمد هادی عرفان

«معماری» امروزه با تکنولوژی عجین شده است و تکنولوژی معنای نوینی به معماری داد. دیگر کارهای معماران بزرگی مانند پیانو و دیگران می‌تواند الگوی خوبی برای همه معماران در سراسر جهان باشد... هنوز حرف استاد تمام نشده بود که یکی از شاگردان دست خود را بلند کرد و پرسید: «ولی استاد به نظر شما، آیا واقعاً کارهای این معماران برای ما هم الگوشدنی است؟»... استاد در حالی که سر خود را به علامت موافقت و تأیید تکان می‌داد، در میانه کلاس، جلوی تخته سیاه ایستاد، دست به کمر زد و با اطمینان ادامه داد، «البته من هم مثل شما به سنت علاقه دارم ولی دیگر حتی نگاه به سنت هم از زاویه دید مدرنیته میسر است؛ بعلاوه دیگر دوره این بحثهای انتزاعی و ذهنی گذشته. شما پروژه‌های بزرگ معماری را در مقابل خود دارید: کانسایی، ژرژپمپید و هزاران پروژه که حرفهای زیادی برای گفتن دارد»... استاد مثل اینکه چیزی به یادش آمده باشد، دستش را بالا آورد، عقربه‌های ساعت پایان کلاس را نشان می‌داد. لبخندی به نشان خداحافظی به لبان او ظاهر شد. گچ را پای تخته سیاه انداخت. لحظاتی بعد تنها دانشجوی سؤال کننده بود که با افکار خود مشغول بود...

مقدمه:

در مباحث معماری بحثهای فلسفه معماری رونق خاص خود را دارد. اندیشمندان معماری از منظر خاص خود، به جهان می‌نگرند، دریچه‌ای که می‌توان آن را «درک معمارانه» نام نهاد. نگاه آنها فراتر از دید سه بعدی به جهان، و تلفیقی است از ایدئولوژی، فلسفه، خردگرایی و نیز وجوه مختلف در نظرگاههای مختلف. نگارنده در این مقاله بر آن است تا مسأله را بصورتی مبنایی ببیند و از پایه تمامی بحثهای فلسفه معماری و فلسفه، یعنی شناخت، راهی به شناخت معماری، درک معمارانه، و شناخت معمارانه بیابد.

- آگاهی:

آنچه امروزه در زیر مجموعه دانستنی‌ها مطرح می‌شود شامل یک سلسله آگاهی‌هاست که برخی استنتاجی است و برخی بدیهی به نظر می‌رسد و یا بصورتی کلی می‌توان مراتبی را که برای این دانستنی‌ها قایل شد، اولین برخورد ما به داده‌هاست. حجم بی‌شکل اطلاعاتی که بعضاً با وجه اشتراک مشخصی گردآوری و عرضه می‌شود، امروزه، خصوصاً با ظهور شاهراه‌های ارتباطی بیش از همه دسترسی و شناخت کتابخانه‌ای و دست دوم به حجم بی‌شکل اطلاعات و غرق شدن در آن میسر شده است. اما در ژرفای تحقیقات موضوعی و کاربردی به

^۱ - این مقاله از نخستین کنفرانس هنر اسلامی در دانشگاه تربیت مدرس لوح تقدیر دریافت نمود. این مقاله در مجله سوره نیز چاپ شده است.

سطحی فراتر از این داده‌ها می‌توان رسید که این شناخت را می‌توان دانش (Knowledge) نامید. دانش، مجموعه‌ای هدفمند از داده‌های فراهم آمده است تا به پرسشی کاملاً کاربردی پاسخ گوید؛ بسیاری از تحقیقات موضوعی، مانند ابداع افزودنیهای خاص به مصالح ساختمانی، یا ابداع وسایل نوین در ساختمان از این جمله‌اند. در سطحی عمیق‌تر و احاطه‌ای جامع‌نگرتر از تدوین، تألیف و استنتاج از این دانش‌ها می‌توان به علم (Science) دست یافت. معرفتی کلی‌تر از دانش که جامع‌نگری و دید کلی‌تری دارد، فیزیک، شیمی، معماری، و... در این زمره‌اند.

اما فراتر از این مراتب که همگی براساس تدوین، جمع‌آوری و استنتاج قابل حصول است، به مرتبه‌ای دیگر از شناخت نیز می‌توان دست یافت که حکمت است. حکمت در بسیاری از علوم قابل ایجاد و ابداع است که البته تراوش حکمت از ذهن فعال اندیشمندان برآیند تدوین اطلاعات محض نیست. حکمت معماری شأنی فراتر از علم معماری دارد و البته به همان نسبت نایب‌تر و ذهن‌فرساتر است. اما آنچه مقصود این اشاره بوده است، خود شناخت است. شاید بهتر باشد که بجای خود شناخت عناصر و ابزار آن را بشناسیم تا راهی را بتوان به گستره شناخت معماری گشود.

شناخت چیست؟

شهید بهشتی می‌گوید: «من به جای اینکه شناخت را تعریف بکنم، می‌گویم همه ما که الان اینجا نشستیم، به اینکه چیزی هست آگاهی داریم. یعنی میان من و میان این موجودی که اینجا هست پیوندی هست؛ نام این پیوند شناخت است، این پیوند روشن است و نیاز به تعریف ندارد. همه آن را می‌فهمیم.»^۱ می‌توان همین شبه تعریف را به کار بست و بیهوده درباره چیستی، ذات و ماهیت شناخت کاوش نکرد. شناخت را می‌توان فرآیندی دانست که بیشتر برای روشن شدن صفات این فرآیند، آن را نیازمند توضیح می‌دانیم. فرآیند شناخت سه عامل اساسی دارد: موضوعی که شناخته می‌شود؛ اندامی که موضوع را حس می‌کند؛ و آنچه که این حس و معنا و موضوع را شناسایی می‌کند. در اینجا بین حس و عقل، بین ابزار و اندیشه فرق قایل شده‌ایم.

ابزار شناخت، خصوصاً ابزار محسوس برای همه مامشترک است: پنج حس کلی که در مرز ما و محیط بیرون واقع شده و ما از طریق بساوایی، چشایی، بویایی، شنوایی و بینایی اطرافمان را می‌شناسیم. و بعداً اشاره می‌شود که تفاوت درک معمارانه با درک عرفی از جهان در تفاوت نسبت بین این پنج حس و نیز کیفیت ذهنی حاصل از هر کدام از این احساسهاست.

جدای از این ابزار که در شناخت مادی واسطه هستند، در شناخت معنوی برخی صاحب‌نظران، از جمله در جهان‌بینی عرفانی، برای هر کدام از این احساسها، قرینه‌ای معنوی نیز در نظر گرفته‌اند. در فرآیند شناخت آنچه که پس از اتصال و اشراف ابزار شناخت به سوژه باقی می‌ماند، عمل شناسایی سوژه و فراهم آمدن آگاهی است. آگاهی و شناخت در مغز شکل نمی‌گیرد، بلکه خود مغز نیز ابزار و اندامی است که در حین عملیات نهایی شناسایی، بستر فرآیند شناخت است. روح، فاعل اصلی شناساننده سوژه است. البته کسانی هم سه نوع ابزار برای مقوله شناخت قایل‌اند، که شامل حواس ظاهری، حواس درونی و حواسی غیر از این دو ۲ هست.

- درک معمارانه

آنچه که نگارنده عنوان درک معمارانه را برای آن اختیار کرده است، چیزی فراتر از ترکیب دو کلمه درک و معمارانه است؛ درک معمارانه فراتر از شناخت معماری است.

اگرچه برای رسیدن به درک معماری لازم است که از شناخت معماری بهره‌مند شد، اما به چند دلیل لزوماً شناخت معماری منتهی به درک معماری نخواهد شد.

1- درک اولیه معماری، بخشی از درک عرفی فطری انسان است. انسانها ذاتاً شناختی تجربی از محیط اطرافشان دارند. این شناخت به مرور و با گسترده شدن دامنه تجربیات، با روحیات شخصی، کم یا زیاد در حوزه هنر، فرهنگ، فن و علم پیش می‌رود. همه ما در داشتن ابزارهای این شناخت ابتدایی یکسان هستیم. این ابزار همان پنج حس هستند. یکی از آفتهای فطری معماری عادت کردن به فضاهاست و همین عادت کردن به فضا، اندک اندک شامه و حس فضاشناسی انسان را ضعیف می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد، یکسان‌سازی و تیپ بودن معماری و گسترش فضاهای مکعبی در شهرهای سه چهار دهه اخیر و موج مدرنیته، تضعیف و یکنواخت نمودن این حس و ایجاد نوعی کرختی در شناخت عرفی فضا را دامن زده باشد. حساسیت منعکس شده در گفتار و رفتار آدمهای ساکن در بافتهای بکر سنتی - که ترکیب متنوعی از فضاهای مکعبی، سنتی، طاق تویزه، طاقنما و هشتی و... را تجربه می‌کنند - می‌تواند برای ما معماران، بخوبی بی‌توجه شدن حس آدمهای شهرنشین در فضای ایجاد شده را آشکار کند.

درک اولیه معماری، در واقع بخشی از زیباشناسی فطری هر آدمی است که بنا به سلیقه، فرهنگ، نژاد، اقلیم، و موقعیت اجتماعی و نیز نوع شناخت هر کس از خودش می‌تواند مبهم، کلی، شفاف، دقیق، قطعی، و یا همراه با تردید باشد.

این تنوع عوامل مؤثر بر پیش‌زمینه درک فطری معماری باعث می‌شود که بسختی بتوان، چارچوبی مستحکم و قطعی برای این درک قایل شد. در عین حال که نمی‌توان از وجود آن چشم‌پوشی کرد و مانند رابطه فرهنگ یا ادبیات فولکلوریک، نوعی اسطوره‌های فولکلوریک زیباشناختی در پسند معماری مردم دخالت دارد و براحتی و سرعت نمی‌توان فردی را از درک فطری معماری به درک معمارانه رساند. بلکه این راه نیاز به علاقه، پشتکار، راهنمایی، و تجربه فضایی و معماری مشخصی دارد.

2- برداشتهای سطحی از اطلاعات معماری و حتی علم معماری، خصوصاً در غیر معماران، این شبهه را ایجاد کرد که می‌توانند درباره درک معماری نیز قلم بزنند.

البته این به شرطی ممکن است که اساساً درک معماری براحتی در محدوده قلم و نویسندگی قابل پیاده شدن باشد، برخی از اندیشمندانی که در عرصه ادبیات، شعر، فرهنگ و فلسفه تجربیات خوبی دارند، هرازچندگاهی براحتی وارد مقوله معماری شده، حتی به سراغ دانش معماری و مقایسه تاریخی بین دتایلهای معماری در دوره‌های مختلف رفته، سعی در استنباط گزاره‌های دلخواه از آنها دارند.

البته معماری به واسطه تعلق، و تعاملش با هنر و فنون ساختمان، شاید تنها حرفه و هنری است که حریم‌های مشترکی هم با علوم فنی مرتبط با سازه دارد و هم از سوی دیگر باطن و معنای پنهان آن، متعلقان به وادی حکمت، فلسفه هنر و فلسفه را به غور در آن وامی‌دارد. به هر حال معماری بازخوردی از ارزشهای جامعه به خود جامعه است؛ پژواکی - که مسامحتاً می‌توان آنرا پژواکی سه بعدی خواند - از جامعه، و به جامعه، اما قلمفرسایی درباره معماری، این خطر را نیز به همراه دارد که این گستردگی، کار را سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌کند و هر کس

از ظن خود یار می‌شود و به این ترتیب انشقاق در ادعای درک معماری امری مرسوم می‌گردد. نکته مهم این است که تمامی این برداشتها مبتنی بر اطلاعات معماری است؛ اطلاعاتی که اتفاقاً نوشتنی است و کمتر از تصویر و یا فیلم بهره‌مند است و همین وجه تاریخی دایرة المعارفی معماری که قابل استفاده برای عامه محققان است، سبب این شده است.

3- شاید بتوان به تبع دکتر شریعتی گفت، فرم توتّم معمار است؛ آری، درک قوی و صحیح از فرم و فضا (Mass & space) و نیز درک رابطه بین پر و خالیهای فضایی بین فضا و فرم، بخش مهمی از درک معماران را سامان می‌دهد. اما درک معمارانه چیزی فراتر از اینهاست.

4- در درک عرفی از جهان موجود، گزارشهایی که حس‌های مختلف به مغز می‌فرستند، منقطع و ناپیوسته به نظر می‌رسد، می‌توان یک مثال ساده زد: گشت و گذار در یک باغ، برای یک تماشاگر عادی، پیام‌های پشت سرهم و تلگرافی از حس‌های مختلف را در پی دارد، چشم از دیدن رژه غیر ارادی تصاویر از جلوی چشم لذت می‌برد. گوش از شنیدن تصادفی همه صداها حتی الامکان بهره‌مند می‌شود احیاناً عطر گلها نیز همین اثر را بر شامه دارند. در این درک شما غرق در اطلاعات و داده‌های غیر مرتبط می‌شوید. اما در درک معمارانه، همه گزارشها، با تمام قوا و اهمیت‌شان در ترسیم یک چند بعدی کاملاً زنده، قوی و معنا دار سهیم‌اند. حسی که از راه رفتن در چمن به انسان دست می‌دهد، به همان اندازه در تکمیل این درک مهم است که چشم با نظر انداختن ارادی - و نه دیدن غیر ارادی - و انتخاب تصویر خاص و گوش با انتخاب تنها یک یا دو صدا از همه صداهای موجود - مثلاً فقط شرشر آب یا صدای یک پرنده و یا صدای مبهم وزوز پیرامون کندوی زنبور - سهم دارد. بعلاوه درک چند بعدی معمارانه، تحلیل میان فرم و عملکرد اشیاء به طور همزمان و لذت کشف معماری عملکرد را برای طبیعت و اشیاء ریز و درشت آن به‌مراه دارد. در این درک، نگاه معمارانه که تجربه داشتن و جزءنگری را نیز پشت سر گذاشته، هم می‌تواند در غوغای طبیعت به یک غنچه معطوف شود و با تمام توان، تغییر هندسه شکوفایی غنچه در بعد زمان را پی‌بگیرد و هم می‌تواند در مقیاس شبیه به دید از بالا، اشرافی نسبی به همه فضا داشته باشد.

— درک معماری و درک معمارانه :

درک معماری فقط در حوزه معماری معنا می‌دهد. اما درک معمارانه، جهان‌بینی یک معماری است؛ یک جهان‌بینی با اعتقاد به کیفیتهای منحصر به فرد واژه‌هایی مثل فرم فضا و معماری و عمومیت دادن آن به دیگر حوزه‌های هستی‌شناسی، و نوعی زندگی است.

معماری از شناخت معماری بود. اینک گامی جلوتر می‌نهیم و رابطه درک معمارانه و جهان‌بینی اسلامی را بررسی گذارایی می‌کنیم. جوهره درک معمارانه با جهان‌بینی اسلامی قرابت دارد. زیرا این درک مبتنی بر فطرت، و شاخه‌هایی از فطرت است که به کمال مطلوب رسیده و مثل درک عرفی عقیم نمانده است. جهان‌بینی اسلامی، در آنچه هنر اسلامی نامیده می‌شود، به تمامی روایت نشده و زیباییهای آن هنوز فراتر از قالب‌های مرسوم در هنر اسلامی است. شاید بتوان به تصوّف و عرفان، بویژه عرفان شیعی، به عنوان زمزم‌های پُرطراوت جهان‌بینی اسلامی اشاره‌ای مستقیم داشت. نقطه عطف در نسبت درک معمارانه با جهان‌بینی اسلامی، جایگاه توحید است. درک معمارانه معتقد به توحید، مجموعه‌ای سرشار از نظم و سلسله مراتب را

می‌تواند تصور کند و خط فهم وجودی خویش را تا مبدأ امتداد دهد. این کشف مدام که لحظه به لحظه عمیق‌تر و با کشف در کشف می‌تواند همراه باشد، در صورت برخورداری از شرایط لازم، به زوایای پنهان بی‌شماری می‌برد که شاید در قالب واژه هم نتوان آن را گنجاند. از طرف دیگر، جهان بینی عرفانی - اسلامی نیز بسیاری از خصوصیات درک معمارانه را داراست؛ ژرف نگری، دیدن و دریافت نسبت جزء به کل و کل به جزء، قدرت پردازش و انتخاب حس‌ها - نظر انداختن بجای دیدن، گوش دادن بجای شنیدن - و... از جمله این موارد است. تنها نکته مهم، فرق این دو در قدرت فهم فرم است. درک معمارانه رابطه بی‌بدیلی با فرم دارد که جهان بینی اسلامی و عرفانی به دلیل بی‌نیازی از این رابطه هرگز نخواست که فرم را با این کیفیت بشناسد. اما درک معمارانه‌ای که معتقد به توحید نیست، با توجه به تمامی توانایی‌هایی که از کشف خود انسان و طبیعت نتیجه شده است، به نوعی سوپژکتیویسم نزدیک است، زیرا لذت درک عظمت طبیعت، به خودی خود، عظمت درک‌کننده آن را اثبات کرده است، و وقتی صاحب شناخت و درک، این توانایی را در خود می‌بیند، قابلیت و اعتماد به نفس روزافزون در او مشهود می‌شود.

اما این کشف، تنها به ظرف وجودی انسان خلاصه می‌شود و به علت نداشتن اعتماد حکیمانه به خداوند، نمی‌تواند نسبت طلایی بین مخلوقات و خدا، انسان و خدا، آیه بودن مخلوقات، خلیفه بودن انسان را کشف و قبول کند.

آنان که از درک معمارانه بی‌خبر و محروم‌اند، دنیایی بس عادی، شلوغ و انباشته از گزاره‌های بی‌ربط را شاهدند و آنان که از این درک بهره‌مند هستند اندک اندک و با همت و پشتکار می‌توانند وارد عرصه بیان و بینش معمارانه شوند.

صاحب درک معمارانه آنچه را که تابحال تنها خودش درک می‌کرده، می‌تواند با زبانی رسا، برای دیگران نیز باز گوید، و نیز بیان معمارانه، حاکی از اثری است که فراتر از درک است. کسی که دارای بیان معمارانه باشد (خواه توحیدی و خواه غیر توحیدی) معمولاً اثر محسوسی از این شناخت در کار و زندگی، تلذذ، تفریح و اصلاً قائل بودن یا نبودن به مرزبندی کار و تفریح، می‌تواند بپذیرد. برای نمونه می‌توان به ساختار مقالات سید مرتضی آوینی اشاره کرد. او بسیار کم درباره معماری حرف زده است اما درک بیان معمارانه‌اش نسبت به تصویر و سینما، حرکت و... قوت بی‌بدیلی به مقالات او، از جمله مقاله مونتاژ به مثابه معماری بخشیده است. اگرچه سایر مقالات و کتابهایش مانند آینه جادو، رستاخیز جان، توسعه و مبانی تمدن غرب نیز این چنین‌اند. چرا که بیان معماری می‌تواند تنها بخش کوچکی از بیان معمارانه باشد.

نکته مهم دیگر که وجه اشتراک بین درک معمارانه و جهان‌بینی عرفانی است، توجه به خلاقیت و آفرینندگی است. در ادراک معمارانه، فاعل، فعل آفریدن و خلق را انجام می‌دهد، و فرآیندی که در ذهن وی انجام می‌پذیرد خلقی تجریدی است. اگرچه همین درک معمارانه، می‌تواند شامل یک تصور خام، و یا یک تجسم هنرمندانه باشد، می‌تواند ابداع ترکیب جدید دو واژه با هم، نهادن کلمات در قالب یک شعر. جرقه اولیه و تکوین یک طرح نقاشی، طرح اولیه یک داستان، ایده نخستین یک تندیس، مجسمه یا المان نیز باشد. درک معمارانه می‌تواند معنایی جدید از یک پدیده عادی باشد.

در جهان‌بینی عرفانی نیز توجه به آفریدن آشکار است ولی در قالب مکاشفات تجلی می‌کند؛ مکاشفاتی که به صورتی متزل به زبان حصولی برای دیگران ترجمه شده است. کتابهای ابن عربی مثل فتوحات مکیه و یا دیوان

شمس مولانا را شاید بتوان از این نوع دانست.

از بسیاری از عرفا نیز این مکاشفات بدون ارائه در قالب هنری تنها در قالب خاطره، رویای صادق و امثال آن نقل شده است. البته هنرمندانی هم هستند که بیان معمارانه را با جهان‌بینی عرفانی توأمان دارند. مناجات عاشقانه مکتوب و دست‌نوشته‌های بجا مانده از شهید دکتر چمران از این دسته است، خاطرات به جای مانده از حماسه ۲۶ مرداد نیز نثری کاملاً توفنده و حماسی دارد و آنقدر فضای حماسی در هر برگ آن موج می‌زند که بی‌اختیار آدمی تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

*محمدهادی عرفان

مأخذ :

شناخت از دیدگاه قرآن، دکتر سید محمدحسین حسینی بهشتی، چاپ ۱۳۷۸، انتشارات بقعه.

پی‌نوشت :

1- ر.ک. شناخت از دیدگاه قرآن، شهید دکتر سید محمدحسین بهشتی، ص ۸۱، انتشارات بقعه، چاپ اول،

۱۳۷۸ تهران

2- «... حواس بین ظاهری به اندامهایی می‌گوئیم که می‌توان آنها را بر سطح بدن دید... یک سلسله رهیافتهایی هم از درونمان داریم: اینکه من الان در حال تعادل هستم یا نیستم، مضطربم و هیجان دارم و... دریافتی است که با چشم، نه با گوش، نه با بینی، نه با غده‌های چشایی در زیر زبان، و نه با اعصاب گسترده از زیر پوست انجام می‌گیرد. این دریافت با چیزی دیگر انجام می‌گیرد و اندام خاصی دارد. این حس را حس تعادل می‌گوئیم... من موقعی که می‌خواهم مطلبی را از مطلب دیگر استنتاج کنم، یک کار شناختی انجام می‌دهم... این را می‌گوئیم «غیر از این دو» از همه اینها تحت عنوان «غیر از این دو» نام می‌بریم: غیر از آن اولی، که حواس بیرونی بوده و غیر از دومی که حواس درونی بود».

ر.ک. شناخت از دیدگاه قرآن، ص ۱۵۶.